

■ **محمدرضا کائینی**

این قلم‌گامی و البته از سراساسی ضرورت و نه تفنن، در فضای مجازی نکاتی را به اشتراک می‌گذارد. هم از این روی از آغاز یسن ساعات شهادت سسپهید قاسم سلیمانی نیز چنین کرد،

اما تمامی آنها پس از لُختی و یسه تیغ داعیه‌داران گردش آزاد اطلاعات، حذف می‌شدند! اکنون که سالی از آن رستاخیز عظیم فاصله گرفته‌ایم، خوانش تحلیلی آن تک‌نگاری‌ها، به نظرم جالب آمد. آنچه در پی می‌آید، درنگ‌هایی در حاشیه و متن شهادت سردار است که در آن روزها، نویسنده اشارت‌بدان را بهنگام دانسته است. این اندک را به روح بلند سردار ملی ایران و مردمی که او را در بزرگ‌ترین مسایعت تاریخ بدرقه کردند، تقدیم می‌کنم.
آوازهاش همواره بلند.

■ ■ ■

■ **یک: صاعقه هجرت در نیمه‌شب!**

قرار بود که در صبحگاه جمعه سیزدهم دی‌ماه ۹۸، هم‌را با خانواده برای مراسم تشییع عمه‌ام – که نزدیک به چهار دهه بود در آلمان می‌زیست و آن روز پیکرش را از هامبورگ به قم آورده بودند- راهی گورستان بهشت معصومه(س) شومیم، نتر سحر، اولین پیامکی که پس از بیداری خودنمایی کرد، برای بسیاری از جمله صاحب این قلم، در حکم یک صاعقه بودا همانقدر مهیب و بهت‌آور که انسان قید همه فرارهای خود را بزند و ترجیح دهد تا در کنجی، خاطرات و آرزوهای خویش را بگری‌دا چند بار اارادام تا نزدیکی لغو فرار با خانواده هم رفت، اما به ناگاه متوجه شدم که یکی از نزدیکان در بیرون منزل، مرا انتظار می‌کشد و چاره‌ای جز رفتن نیست! در طول چهار ساعت رفت و برگشت و ایضا شرکت در مراسم، عملاً هیچ چیز را ندیدیم، جز ناله‌های دلخراشی که از فضای حقیقی و مجازی بلند بود! نمی‌دانم که این چند خط را چگونه در آن بی‌خودی نوشتم: «تو برای آنان که قصه دلاوران صدر اسلام و افسانه فتیان و پلان دیرین این مرز و بوم را می‌خواندند، تجسمی از حقیقت آنها بودی. تو توانستن و ظفرمندی را در گستره‌ای وسیع از استیلای زورمدراری به نمایش گذاردی. تو تکیه‌گاه غرور یک ملت در دوران هجوم نامرادی‌ها بودی. تو برای بسا کسان، حتی برای انقلابی‌مانند بودی! همه می‌دانند که تو پیش‌تر از این عزم رفتن داشتی، از ۴۰ سال پیش که با به عرصه مصاف نهادی، مهیای دیدار بودی. تسو در این سالیان ماندی که نه یک ملت که جهانی را از گزند بدان‌ها برون... وصل تو بر ملکوتیان خجسته‌باد!»

■ **دو: یک عکس نگاشت در غوغای بدرقه**

آنچه در ۱۴ دی ماه در شهرهای عراق در تشییع سردار گذشت و ایضاً در روزهای بعد در اهواز، مشهد، قم و کرمان تهرانش را در فضلی مجزا گزارش خواهم کرد) چیزی نبود که هیچ فعال فرهنگی و سیاسی‌ای، بتواند خود را در برابر آن منفعل نشان دهد! خونی تازه به رگ‌های انقلاب دویده بود که نویدی داشت از شکست خط آشوب و براندازی در سالیان اخیر. نگارنده در دومین مطلبی که به همین مناسبت در صفحات مجازی خویش منتشر کرد، دعسکی از دوران دفاع مقدس قهرمان را به اشتراک گذارد، با شرح ذیل (عکس همان است که در بالای این صفحه می‌بینید):

«تصاویر دوران جنگ «حاج قاسم» را باید بیشتر از آلبوم‌های رزمندگان لشکر ۴۱ ثارالله کرمان جُست و در وهله بعد، مجموعه‌های مربوط به سرداران نام‌آور و عمدتاً شهید دفاع مقدس. عکس‌هایی که معمولاً با دوربین‌های غیر حرفه‌ای و ابتدایی گرفته شده‌اند، اما در درون خود انبوهی از نمادها و سوژه‌ها را جای داده‌اند. تصویر ذیل آمده نیز از آلبوم یکی از رزمندگان کرمان به دست آمده است.»

■ **سه: تشییع تهران، ساعت صفر تاریخ!**

الان که یک سال از ماجرای بدرقه سردار در تهران گذشته، همچنان عقده‌مکم که اگر کسی، تنها گوشه‌ای از مواقف آن روز را دیده باشد، دشوار می‌تواند به هر گرد هم آمدنی، تجمع یا راهپیمایی بگوید! خود من و البته به شیوه‌ای نابلتونی، توانستم حدود یک بعد از ظهر، با فاصله زیاد از خیابان آزادی، در حوالی دانشگاه شریف، جایی برای پارک اتومبیل پیدا کنم! دو ساعتی در گوشه‌ای حبس شدم و از طریق دوستان دریافتم که حالا‌حالاها پیکر به آن نقطه نمی‌رسد! این بود که برگشتم و البته خیلی‌ها هم پس از ساعت‌ها معطلی، باز گشتند و جای خود را به عده‌ای دیگر دادند! کلاً ترکیب جمعیت انتشار خیبر انقلاب و آزادی و فرعی‌هایش، در این ۸۰۹ ساعت تشییع، در حال تغییر و جابه‌جایی بود! آنچه در ادامه می‌آید، در راه برگشت و در اتومبیل به قلم آمد، در حالی که تشییع تا ساعت‌ها پس از آن هم ادامه داشت! نیتز فردای روزنامه جوان، از همین یادداشت انتخاب شد: «قیام سپاه قدس»:

«آنچه‌اسموز خیابان‌های تهران را فراگرفت، خیل نبود، سیل بود! این قلم که حرکت خود به سمت محل تشییع را از شمال شهر آغازید، به روشنی می‌دید که بضاعت جمعیتی تهران بسان یک ساعتِ سنی، به سه سوی خیابان‌های انقلاب و آزادی روان گشته است! بر نظر می‌رسید که امروز انرژی پایتخت آزاد شده و خروشان بدان سو می‌پیامید که خود از پیش می‌دانند بی‌تردید پس از تشییع امام خمینی، آینه‌آله طالقانی و شاید معدودی دیگر، این شهر در تاریخ خویش، چنین رستاخیزی را به یاد ندارد. امروز تهران زیر پای «لشکر قاسمیون» بود! ما ساعت صفر تغییر تاریخ را نیت سر گذارديم! اگر کسی دقیقاً معنای «سپاه قدس» را بداند، احتمالاً در یافته‌که که ترکیب چنین جمعیتی با آن، چه آینده‌ای را رقم زده است. عده‌ای این مهم را از همان لحظه انتشار خیبر ترور در یافتند و با توجه به



شهیدسپهیدساج قاسم سلیمانی در دوران خدمتش در لشکر ثارالله کرمان

مروری بر ناخوانده‌هایی که در پی شهادت سپهبد قاسم سلیمانی به قلم آمد

شهادت نگاشت‌هایی که به تیغ سانسور رفت!

ساز و دَهلِی که در آبان ماه برای براندازی برداشته بودند، ترجیح دادند که در این روزها اصلاً آفتابی نشوند، نمونه دم دستش، شازده کندذهن و مخنثی است که از جمعه به این سوگم و گور شده! بقیه ایواب جمعی براندازی نیز حال و روز بهتری ندارند. در حین فحاشی، ناخودآگاه «سردار» را می‌ستایند و حتی در مواردی بغض می‌کنند! به نظر می‌رسد که ضربه صبح جمعه کمانه و روح و روان طرف مقابل را ناسور کرده است! تا اینجا می‌ماجرا آمار از «اردو‌عز و بوق» بود، این داستان سوی دیگری هم دارد که وقت‌انگیز است. جمع کثیری از پدران و مادران امریکایی نیز هستند که در این روزها و برای انتقام، ریختن رئیس جمهورشان را نشان می‌دهند و فرزندانش نظامی خویش را هیچ‌کاره معرفی می‌کنند! آنها با صد زبان و ملتسمانه فریاد می‌زنند که گرفتار یک شش‌رین عقل شده‌اند! این اندک که از هزار گفته شد، تنها جلوه‌های اولیه یک شهادت است؛ شهادتی که در این روزها از «آرش کمانگیر» زمانه ما سراغ گرفت، از قاسم سلیمانی. پیامدهای این مرگ حیات‌آفرین را، همچنان خواهید دید. چه خردمند بود آنکه در هنگامه انتشار خبر، «بسم‌الله» گفت... راستی یادم رفت بگویم که همچنان در ترافیک بازگشت از بدرقه سردارم و این سطور را نیز در اتومبیل قلمی می‌کنم. ساعت ۱۳ و ۱۵ دقیقه دوشنبه شانزدهم دی ماه ۱۳۹۸.»

■ **چهار: کشتی به گل نشسته اردوگاه عز و بوق!**

رنگ پریده رسانه‌های محور عبری-عربی و بلا تکلیفی و گاف‌ها و تیق‌های فراوانشان در آن روزها، از جمله چیزهایی بود که قدری اسباب تسکین ملت ایران می‌شد! الان اینطور فکر می‌کنم که اگر آنها گول وقایع آبان همان سال گذشته را نمی‌خوردند و بر اساس آن طرح ترور را نمی‌ریختند، در یک هفته پس از قتلان سردار، اینطور «بور» نمی‌شدند! این نکته در آن مقطع،



پس از یک سال از ماجرای بدرقه سردار در تهران، همچنان معتقدم که اگر کسی، تنها گوشه‌ای از مواقف آن روز را دیده باشد، دشوار می‌تواند به هر گرد هم آمدنی، تجمع یا راهپیمایی بگوید! نویسنده پس از مدت‌ها تلاش و در حدود یک بعد از ظهر، با فاصله زیاد از خیابان آزادی، جایی برای پارک پیدا کرد! دو ساعتی در گوشه‌ای حبس شد و نهایتاً از طریق دوستان، دریافت که حالا‌حالاها پیکر به آن نقطه نمی‌رسد! این بود که برگشت و البته خیلی‌ها هم پس از ساعت‌ها معطلی، باز گشتند و جای خود را به عده‌ای دیگر دادند!

یادمان

کفت و گو ۸۸۴۹۸۴۲۷



من اما از نیمه‌شب ظلمانی ۱۳ دی ۹۸ به بعد، هر لحظه او را بیشتر می‌بینم! پشت شیشسه اتومبیل‌ها، بر در مغازه‌ها، بر دیوار بسا خانه‌ها، بر سیاهی‌های عزاداری محرم، بر تابلوی تیم‌های جهادی مبارزه با کرونا و هر جایی که نشان از خدمت است، و مگر معنای زندگی چیست؟ جز اینکه جلوی چشم جماعت باشی در حالی که یک سال پیش در خاک گذارده باشندت؟ بودن‌ها و داشتن‌های یک ملت را نداعی کنی، حتی نزد جماعتی که روزگاری با تو مخالف بوده‌اند؟ همه ما روز به روز به مرگ نزدیک‌تر می‌شویم و قهرمان ما لحظه به لحظه باشکوه‌تر، پر طراوت‌تر و زنده‌تر!



چشم نگارنده را – که بیش و کم عملکرد اردوگاه عز و بوق را نظاره می‌کرد- گرفت و در وصف آن چنین نگاشت: «یکی از پدیده‌های رخ نموده در ماجرای ترور سردار سلیمانی، آسیب‌پذیری آشکار رسانه‌های جبهه انگلیسی-عربی-عبری است. وقایع روزهای اخیر نشان داد به رغم آنکه این‌بنگاه‌ها بر خوان نامحدود «مال و «مهارت» نسنجسته‌اند، اما در برابر فهم و اراده مخالف و حتی متفاوت مخاطب، ناگزیر خنثی و تا حدودی از جانبداری و تلقین قضاوت‌های خود دور می‌شوند! این مافیای در آغازین ساعات ترور، ترجیح داد تا فقط قهرمان داستان را سیاه و به غیر حرفه‌ای‌ترین شکل ممکن، فحش نثار او کند، اما از زمانی که متوجه زمین لغفت دآوری مخاطبش شد تا حدودی خود را جمع کرد و هنگامی که رستاخیز تهران را دید، ترجیح داد از «عز و بوق» خود بکاهد و یکسره به تلویز یونین تهران وصل شود! به نظر می‌رسد که این جماعت سطحی، پیش از حد غافلگیر شده و بر سر این دوره‌ای مانده‌اند که بالاخره ایران را در قاب اعتراضات آبان ماه ببینند یا تجلیل بی‌سابقه دی ماه؟ اینها در وهال ساختن و پرداختن یک نظریه منسجم در این فتره مانده‌اند!

این بهت و بن‌بست، در شبکه‌های مجازی به ویژه اینستاگرام و توییتر، بیشتر خود را نشان داد و حتی با حماقت محض مماس شد! متولیان اینستا در آغاز ترجیح دادند به «بدویت پنهان» خود بازگردند و یکی‌یکی پست‌های تجلیل از سلیمانی را حذف کنند! اندکی بعد دریافتند که احتمالاً این کار، چند سال به درازا خواهد انجامید، چراکه هیچ تیم و حتی رباتی وجود ندارد که بتواند این حجم از پست را سانسور کند! هم از این روی تصمیم گرفتند تا به پیچ‌های مؤثر و پر مخاطب حمله‌ور شوند! غافل از اینکه این پیچ‌ها خود ده‌ها هزار فالوور دارند که عکس سردار را سر دست گرفته‌اند و کار پست‌های معدوف را پیش می‌برند و زور گزومه‌های اینستا، به نیست کردن این همه نمی‌رسد! لذا تا همین

این بهت و بن‌بست، در این حال گفتم که هر برادر در این حال نگرانده باشد، اما برای آثانی قلمی کرد، که چندان در اینکته اگر اخلاصی تا نوکلی در کار باشد، خداوند خود آن را بر سر هر کوی و برزن علنی خواهد کرد.

■ **پنچ: بدیعه «محمود دولت‌آبادی» در روزهای پرده قهرمان**

جایی از قول محمد مصدق خواندم که هر توطی‌چی در طول مدت مأموریت خود، تنها یک یا دو توب را دقیقاً به هدف می‌زند!... البته دقیق نمی‌دانم که این جمله از صدق است یا نه؟ اما به هر حال گامی خوب می‌تواند به تداعی معنا کمک کند. گفتم که یک سال پیش در چنین روزهایی، کمتر کسی می‌توانست پیش را بر سکوت برگزار کند، واکتش محمود دولت‌آبادی نماد ادبیات داستانی معاصر ایران اما، در این میان به سوژه‌ای مهم تبدیل شد! او البته پیش‌تر هم در تک‌ریم سردار گفته بود، اما پدرخوانده‌گان روشنفکری، آن را به سکوت برگزار کرده بودند! نمی‌دانم خود دولت‌آبادی این سخن موافق هست یا نه؟ اما چند خط سوگ‌نگاشت او برای سردار در آن روزها، یادآور حکایت همان توطی‌چی است! داستان اما به همین جا خاتمه نیافت، چه اینکه او در روزهای بعد و در هجوم اردوگاه عز و بوق، ذره‌ای حاضر نشد که از گفته خود کوتاه بیاید و مرادنگی کرد! آنچه در این فصل می‌خوانید، وجیزهای است که در تک‌ریم این خوانند و در آتش‌آب برابیم نوشت: «تمثیل جالبی آورده‌بودی...!»

«محمود دولت‌آبادی نویسنده پسر آوازه معاصر از سال هاست که می‌شناسم. از طریق گفت‌وشنودهای متعدد تاریخی و سپس حضور در محافل رسمی یا غیررسمی دوستان مشترک، باهوش است و دقیق و توصیف‌گر و البته دارای

نثری فخیسم و تا حدودی تأثیرپذیرفته از نویسندگان روس. در جهان‌بینی و تاریخ و سیاست نیز دیدگاه‌هایی دارد مخصوص به خویش که می‌توان آن را پذیرفت یا نپذیرفت. به رغم منظر شفاف درباره رژیم گذشته و سه سال تحمل زندان حکومت شاه، پس از انقلاب نیز در سویه دگراندیشان جای گرفته و با نظام مستقر نیز مرزبندی‌هایی روشن دارد. این همه گفتم که معلوم شود نگاشسته معروف او در تک‌ریم سردار قاسم سلیمانی، بر کدامین قلم جاری گشته است. این تأسف‌نامه نیز کاملاً با پس‌زمینه ناسیونالیسم سکولار نوشته شده است. با این همه «مافیای روشنفکری» که پیش‌تر درباره آن فراوان سخن گفتم‌ها، از تحمل دیدگاه ناهمسوی کسی چون دولت‌آبادی نیز عاجز است و از هر رطب و یابسی می‌آویزد تا او را به عقب‌نشینی وادارد و اگر نشد، مطلقاً از چشم بیندازد! یکی از مضحک‌ترین تقلاهای ایمن دولت پنهان، علم کردن برادری است که اکثراً پیش از این قضایا، نامی از وی نشنیده‌اند، با رفتاری که بی‌شباهت به اخوی حاتم‌طایی نیست! گفته‌اند که برادر حاتم نه پولی و نه دستی برای بخشش داشت. اندیشه کرد که چگونه به شهرت برادر نائل شود و نتیجتاً بدین نتیجه رسید که چاره کار، «درار

به اخوی حاتم‌طایی نیست! گفته‌اند که برادر حاتم نه پولی و نه دستی برای بخشش داشت. اندیشه کرد که چگونه به شهرت برادر نائل شود و نتیجتاً بدین نتیجه رسید که چاره کار، «درار به یاد می‌آوردند، دست کم او را نیز با این عمل به خاطر بسپارند!

و دست آخر تذکاری به همه ایواب جمعی جریان موسوم به روشنفکری که: وقتی این مافیای با یکی از نامدارترین چهره‌های خود چنین حمله‌ور می‌شود، حساب امثال شما پیشاپیش پاک و تسویه است! راستی یادم آمد که یک بار دولت‌آبادی به من گفت: «روشنفکران ایرانی، مانند هووها با هم رفتاری می‌کنند! بعضی از آنها در مواقعی، وحشتناک می‌شوند!»

■ **شش: «اردشیر زاهدی» دیگر پدیده روزهای عزیمت سردار**

در یک دهه اخیر، اردشیر زاهدی فرزند فضل‌الله زاهدی و داماد محمدرضا پهلوی، تبدیل شده به «در امامزاده» ضد انقلاب به ویژه سلطنت‌طلب‌ها! نه می‌توانند از جا دربیاورندش و نه می‌توانند آن را بسوزانند! او با کجدار و مریز رفتار می‌کنند بلکه عمرش تمام شود و از سر عصبانیت، چیزهایی را که می‌داند، لو ندهد! واکتش او در فتره ترور سردار، برای اولین قلم غیرمنتظره نبود، اما برای بسا کسان که از دور دستی بر آتش دارند، بود! او قبلاً نیز از حق حضور ایران در عمق استراتژیک خویش، تا زمانی که امریکا در آن حضور دارد، دفاع کرده بود. با این حال نگرانده سلبوب بی‌امده را برای آثانی قلمی کرد، که چندان در اینکته اگر اخلاصی تا نوکلی در کار باشد، خداوند خود آن را بر سر هر کوی و برزن علنی خواهد کرد.

■ **پنچ: بدیعه «محمود دولت‌آبادی» در روزهای پرده قهرمان**
جایی از قول محمد مصدق خواندم که هر توطی‌چی در طول مدت مأموریت خود، تنها یک یا دو توب را دقیقاً به هدف می‌زند!... البته دقیق نمی‌دانم که این جمله از صدق است یا نه؟ اما به هر حال گامی خوب می‌تواند به تداعی معنا کمک کند. گفتم که یک سال پیش در چنین روزهایی، کمتر کسی می‌توانست پیش را بر سکوت برگزار کند، واکتش محمود دولت‌آبادی نماد ادبیات داستانی معاصر ایران اما، در این میان به سوژه‌ای مهم تبدیل شد! او البته پیش‌تر هم در تک‌ریم سردار گفته بود، اما پدرخوانده‌گان روشنفکری، آن را به سکوت برگزار کرده بودند! نمی‌دانم خود دولت‌آبادی این سخن موافق هست یا نه؟ اما چند خط سوگ‌نگاشت او برای سردار در آن روزها، یادآور حکایت همان توطی‌چی است! داستان اما به همین جا خاتمه نیافت، چه اینکه او در روزهای بعد و در هجوم اردوگاه عز و بوق، ذره‌ای حاضر نشد که از گفته خود کوتاه بیاید و مرادنگی کرد! آنچه در این فصل می‌خوانید، وجیزهای است که در تک‌ریم این خوانند و در آتش‌آب برابیم نوشت: «تمثیل جالبی آورده‌بودی...!»

۱- او از محارم و صاحبان بسز پهلوی دوم به شمار می‌رود. جای پای او پیش «علیحضرت» چه اینکه او در روزهای بعد و در هجوم اردوگاه عز و بوق، ذره‌ای حاضر نشد که از گفته خود کوتاه بیاید و مرادنگی کرد! آنچه در این فصل می‌خوانید، وجیزهای است که در تک‌ریم این خوانند و در آتش‌آب برابیم نوشت: «تمثیل جالبی آورده‌بودی...!»

۲- زاهدی به رغم نزدیکی به شاه و تکرار طوطی‌وار کلمه «علیحضرت» که در کلام خود، چندان از او خوش نمی‌آید، از سرپند معامله ای که پس از ۲۸ مرداد با پدرش کرد. این از لحن اردشیر در کتاب خاطراتش، هنگامی که ماجرای تبعید فضل‌الله زاهدی از کشور را نقل می‌کند، مشهود است.
۳- زاهدی به رغم بی‌بند و باری و بد دهانی، عیار و لوطی‌مسلمک هم هست. مانند «شازده» آندرز پُشنندی نیست که از امریکا به خاطر تحریم ملت خود تشکر کند! او سال‌ها در آن خراب‌آباد زندگی کرده و آن جماعت گاوچران را خوب می‌شناسد و تحمیل و ظلم آنان به ملت خویش را برنمی‌تابد. مجموعه علل فوق، موجب شده تا شهبانو و فرزندش، از او خوف به دل داشته باشند و نخواهند با روی ذی‌وی بگذارند! نگارنده اما، در این باره بیمی ذکر دارد. اهمیت خاطرات اردشیر از شاه و شکل حکومتش، اگر از خاطرات علم‌فراتر نباشد، فروتر هم نیست. ممکن است این گنجینه تاریخی پیش از استحصال، با آفتابی چون: خودسانسوری،

از ایمر یا مرگ از میان برود، مانند آنچه وی در دوجلد از خاطرات منتشره خویش کرده است! مناسب است که مسئولان امر با دعوت وی به ایران و ایجاد بستر مساعد برای آن، دانسته‌های واقعی وی را کشف کنند و در اختیار تاریخ پژوهان قرار دهند.»

■ **هفت: سقوط هواپیمای اوکراینی، توهم ضدانقلاب برای جبران مافات!**

در روز پس از تدفین سردار در کرمان، یک هواپیمای اوکراینی که عده‌ای ایرانی را به مقصد این کشور می‌برد، سقوط کرد و موجب تأسف عمومی ایرانیان شد. میان انتشار خبر سقوط هواپیمای تا اعلام علت آن، چند روز فاصله بود. در این مدت اما، تمامی آنان که بعداً در قامت معذیان این حادثه سر و کله‌شان پیدا شد، در سکوت مطلق به سر می‌بردند و این واقعه را عملاً به هیچ‌گرفته بودند! در پس اطلاعاته ستاد کل نیروهای مسلح، سامان‌دهندگان آشوب‌های آبان ۹۸ و نیز دی ۹۶، تصور روزگار که فرصتی برای خنثی کردن همایش‌های پس از ترور سردار، پیش آمده است. آنان در روزهای پیش از آن، عملاً راه به پستوی افسردگی و ناامیدی برده بودند و تلاش‌های خویش در سالیان اخیر را بی‌نتیجه می‌دیدند! نتیجه‌ای که در پی چند روز دعوت خلق‌الله به خیابان‌ها برای آسان رقم خورد، بسیار ناچیزتر از آن بود که بتواند تکلفوی به حاشیه‌بردن تشییع سردار را کند! این اما از منظر نگارنده، نافی مسئولیت‌نهادهای قانونی در شفاف‌سازی ماجرا نیست و همچنان جای آن است که با ارائه دقیق جزئیات، راه بر گروهنه فضاسازی مسدود شود. آنچه می‌خوانید، ارزیابی‌های این قلم در پی واقعه سقوط هواپیمای اوکراینی در همان روزهاست.

پس از ماجرای سقوط هواپیمای اوکراینی و نهایتاً قبول مسئولیت آن توسط ستاد کل نیروهای مسلح، بسا دوستان حاضر در این بیخ، خواهان دیدگاه‌نگارنده بودند. گذشته از آنکه کار این قلم بیشتر معطوف به تاریخ است و اگر گاهی به مقولات جاری سرک می‌کند، جنبه فرعی و ثانوی دارد، چون هنوز ابعاد ماجرا به درستی مشخص نشده است، حتی تحلیلگران مسلط سیاسی نیز نمی‌توانند در این فتره سخنی قطعی بگویند. با این همه، هر آنچه در این داستان قطعی می‌نماید، به قرار ذیل است:
۱- «خطای انسانی» در این رخداد، امری قابل قبول است. معنا ندارد نظامی‌خواهد یک بیوزی بزرگ که- در تشییع ۲۵میلیونی سردار تبور یافت- را با یک شلیک بی‌منطق به محاق برد!

۲- زمینه‌های بروز این خطای انسانی، هنوز شفاف نیست. آیا امریکایی‌ها با ارسال سیگنال گمراه‌کننده و خطا بر اینگیز، موجب خطای آپراتور شده‌اند یا این همه تنها به تشخیص یا تصمیم او باز می‌گردد؟ به نظر می‌رسد که سردار حاجی‌زاده، قدری سسخاوتمندانه مسئولیت همه چیز را گردن گرفته است!

۳- شاید با این‌قلم همه‌داستان باشدید که پیامدهای این حادثه، از نسف آن درخور تأمل‌تر بود. سقوط در سحرگاه چهارشنبه رخ داد و اعلام علت آن در صبحگاه شنبه. جماعتی که از اولین ساعات صبحگاه شنبه بوق برداشتند، در هفته پیش از آن و احتمالاً متأثر از آنچه در پی ترور سردار روی داد، مطلقاً به خواب زمستانی رفته و شاید تصور بره‌اند ساکنان هواپیمای اوکراینی، در عداد اولین نبوده‌اند! جای این پرسش است که اگر این هواپیمای موشک‌امریکایی هدف قرار می‌گرفت، آنها نیز هم آفتابی می‌شدند؟ بگذریم، از یک پنهان‌جویی سیخف سخن گفتم که حیف است بیش از این قلم را خرج آن کنیم!

۴- بایش همه جای این خُرده باقی است که مسئولان امر یا رسانه‌های معتبر، دست کم تأثیر خطای انسانی در وقوع این حادثه را به عنوان یکی از مفروضات طرح نکرده‌ند تا افکار عمومی پس از انتشار خبر، شوک یا بهت را تجربه نکند!

۵- و بالاخره جماعت اندکی که این روزها با تلاش ترماد و اپوزسیون جفت و طاق نظام با

به خیابان گذاشتند، اگرچه برای ماسکه کردن تشییع سردار آمده بودند، اما وزن و قلمرو واقعی خویش را نشان دادند و به ضد خویش مبدل شدند، آن سان که جناب مولانا فرمود:

از قضا سر کنگبین صفرا فزود

روغن بادام خشکی می‌نمود»

■ **هشت: یک سال پس از «مرگ می‌تاب»**

تکمله این نوشتار در یک سالگی عروج سردار را در ختام همین یادداشت می‌نویسم، چه اینکه شبکه به اصطلاح ارتباطی اینستاگرام، هنوز هم نام و تصویر او را ممنوع می‌داند! من اما از آن روز تا امروز، هر لحظه او را می‌بینم؛ پشت شیشه اتومبیل‌ها، بر در مغازه‌ها، بر دیوار بسا خانه‌ها، بر سیاهی‌های عزاداری محرم، بر تابلوی شهرهای جهادی مبارزه با کرونا و هر جایی که نشان از خدمت است و مگر معنای زندگی چیست؟ جز اینکه جلوی چشم جماعت باشی در حالی که یک سال پیش در خاک گذارده باشندت؟ بودن‌ها و داشتن‌های یک ملت را نداعی کنی، حتی نزد جماعتی که روزگاری با تو مخالف بوده‌اند! همه ما روز به روز به مرگ نزدیک‌تر می‌شویم و قهرمان ما لحظه به لحظه باشکوه‌تر، پر طراوت‌تر و زنده‌تر!